





بداحی آن شه انس و جان
 چو عیسی متسحر گهک پاره دوز
 خلیل آسوتس گلشنک یان
 خضر تس چوسر کار کوی آبد
 شده سایه اولطف آفتد
 عجب سایه چوبی سایه بلای او
 رشن زیر سایه زمین و زمان
 ملاشک سوسایه ز اهل نظر
 چو حق پانه مداح آن جان جان

کمر بسته مهر سو صف مرسل
تجلی موی ساش مشعل فروز
سلیمان یکے مهره دار زمان
ز ره ساز داود و کار زان
ز جامه های پاکان تنش پاکتر
کل قدر تک آستوت رنگ ب
ز تحت الشری تا حد لامکان
چو سر سایه نور کحل بصر
چو گیاه تاب حقانی کج زبانه

در منقبت جناب حضرت امیر کبیر میر علی محمدانی

و لو ساقیو از کری التجا
می ناهگون جام شراب
چو دلتنگ دست نفس شیر
به جوم پیر سید علی نادر

بیک ساغرِ باوۀ دلکش
و لومی چنی دل نجار آو
مہ درو نہا نس و امدح پیر
چو یس ثانی شاہِ دل سوا

بسمیت ولایت بنی امیة
ازد حاجی ان
ازن

[illegible]

از انچه عیسی نفس

هو جامع متفهم علم

ظهور علی در حضور بنی
 بیور علی نور بنی
 بیور بنی و بیور بنی
 سرافراز بنی و سرافراز بنی
 سو و بیور بنی و بیور بنی
 سالار بنی و سالار بنی
 بیور بنی و بیور بنی

باز بر سر این برین
باز بر سر این برین

باز بر سر این برین
باز بر سر این برین

چو معیوب حقانی کج زبان
چو چوپان موسی علیه السلام
بجوشش چو اندر درون پر اثر
پر و هر زمان یا علی یا علی

یتیمس با دیشا پس شمع خوان
ونون با خدا گویند نو کلام
ولی ناله در و سوز جگر
تمی زوقه دل و ن کرو منجلی

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ز بس بار عصیان گران چو
بحق علی و باصحاب دین
تو ستار و غفار و آمرزگار
کردم درد و عالم شه حجت روا
شراب محبت بنون چا و تم
تمن سان ایمان کرتم عطی
تهوک خوشن سپاس شه بایزید
دلسن آب عرفان کردم شست و شو
بحق محمد علیه السلام

ای الهی بوسنداه کنه کار چس
ای الهی بحق شه مرسلین
خطا بخش و ن چو کث پروردگار
کران چوس بدرگاه تو التجا
بدنیا بهر حال خوش تها و تم
به با مخلص بخش ساری خطا
چویم میان غمخوار طالب مدد
بدنیا و دین تها و تم سرخرو
معه دوستان شاد تها و تم ام

باز بر سر این برین
باز بر سر این برین

باز بر سر این برین
باز بر سر این برین

باز بر سر این برین
باز بر سر این برین

گلدسته بنظر در مدح پادشاه ملک هندوستان اولاد و نامید شدن او

<p>بدو ساقیا ساغر غمزد گزارنده نامه دوست شاه آسوا بشوکت مال و جا بکثرت متمسک گنج و مال و مال شاه پادشاهان با تخت و تاج رعیت بآرام آسوده تر در آن ملک کنه گدا و فقیر و بی کیم بومند سو جا و چشم هزاران پری پیکر آسلاطین کنوک کهنه تس در جهان آسوم درین غم متمسک بر جگر آسواغ خلوت و زیراه ان بر و نهکن</p>	<p>که این نامه را میکنم ابتدا کرن نقل از ملک هندوستان فریدون حشم شاه گیتی پناه ز فوج گران آسوفرخنده مال خطا تا ختن تس و ان آسواج باحسان تمن مال و زر بیشتر باحسان سلطان سینمت امیر محل و مکان آسورشکرام بخدمت کمر بسته حاضر مدام مگر بهر اولاد آسوس الم و چون خانه عیش و ان سراج پنون داغ درد درون تس و نون</p>
---	---

و این حکایت را در کتاب
تاریخ سلطنت در حال
درین سلطنت در حال
و این حکایت را در کتاب
تاریخ سلطنت در حال
درین سلطنت در حال

همانکه نوشت اوقات در غم
به بند و زاری عطا ای خلف
کردن تکریم در حق این
زیر کس که در حق این
نامون برانست بر حکم
و این حکایت را در کتاب
تاریخ سلطنت در حال
درین سلطنت در حال

و این حکایت را در کتاب
تاریخ سلطنت در حال
درین سلطنت در حال
و این حکایت را در کتاب
تاریخ سلطنت در حال
درین سلطنت در حال

دوسا قوت جلد یادان
یک پیالہ دو

بیمین و وصف آن باری پیرزاده
در میان بنی کردن پادشاه

دنک گداکی از این راز
صلوات و نیوکار هر

ز انعام و بخشش که الایم
سلامانه نیست الا کی ایزد رفیع

کرون تازه گلزار امیدش | شکفت دل بخت جاویدش

در بیان تولد شدن شاهزاده بنظر و خوش شدن شاه

چو اندر طیش دل گرفتار
بیکبار چاوت منگے بار بار
ستاره سفیدیں جو وقت طلوع
تولد سپین پادشاہیں پر
وہبت شیفۃ سپون ماہ و مہر
توی ناو پویش شہ بنظیر
مبارک یہ سہزادہ فرخ سیر
عطارد در قمۃ مبارک قدم
و تن داد شادی بامداد زر
بجن باجہ گوراج دارن عجب
صبا ڈل ز گلزار خلد برین
سپین تازہ از خاص عالم از جام

و لو ساقیو چا و جام شراب
 شراب مصفا چو لعل نگار
 کرون نغمه تهنیت چو شروع
 سپین یام نور تاداسر
 عجب صاحب حسن تابنده چهر
 تشند روی چون ماه آفاق
 حکیموز میلاد و نهی خبر
 شاه آینه اندر جهان شام
 سپون شاد بوزت شد و اگر
 کرک شاد و یانه عجب طرب
 که و به کران مر حبا آفرین
 جمع تهنیت گوید یوان عام

دلالت بر اینست که این کتاب
 در این زمان در این شهر
 در این زمان در این شهر
 در این زمان در این شهر

چشم منت مرا ی ساقی سیمبر
ولو ساقی و وعده مو تو نگاه
غرض شاهزاده بران فرشنان
بآرام اندر منام تمام
یهوی عیش و آرام و چنگ و رباب
سو خوشتاب در خواب با بختاب
عجب با طرب عالمس آسوگاه
گاهی نه گز هین با بخش تابدار
بمهر ویه و لجوی آن سر بلند
امی حاله مسن یا له چیت خوا بکوی
دیپان آیه پریاه و دُن زودتر
ز مهتاب و شش و چون تسنیدن

[illegible]

9

دو عشق از شکست بیایم
چون کم کم سلاطین بیاه و حال
دو عشق در جی و انس و حال
بیاد و گری بهی بهتر افندی
دو عشق بهی که منیم کارش
گدا و ک بیست یار و اعتبار
دو عشق دون من میبانی
بافزون و جاد و گری

اندر روز از من کردن و یاد می
 برون نه از من کردن و یاد می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می

غرض نه عشق سیه زور کرن پور تدبیر بادل زفن صدم عشقه طوفانکوی آسپش لدون یام دلبر تحت ریون ستارن چک پوینه گاه برقم چری کاژده باد لبری آرگاه گهی شاد بروصل آن در طاق	بعشق بشر پریه دوه تاره پهر درین خواب همراه دلبرمن لدون ندره مستو شاه تخت خوش محلی سپون هر طرف آسمان تخت زری شج پری بالشر زری تخته سی پستستان گهی دلخیزن تر به بیم فراق
--	--

زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می

در بیان جستجو کردن پادشاه شهزاده و ماتم گرفتن او

و لوساقیو موسپن خشمکین پرستانکوی قصه موجود تهاو پگاه شاه بیدار از خواب ز بستر تلون یام از خواب لبوک از ان گل نشا ناز باغ پتیر یوز غشچ یوس آتش دس	ده پیاله میک جو پش از دلچین یتکو غمزدن سندی راه حال باو جهانس شمس الضحی تات پو بزودی کرون جستجوی لیسر شهنش بوژدن چون گل لاله داغ چو بلبل دتن ناله کیتا گلکس
---	--

زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می

زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می
 زان کف زان باده می

و د و یام کر پریه بر تخت ز
 بیکبار پرواز بر تخت ناز
 ستهاه برگزیده تمس اسویان
 شکفته بهر سوریاجین و گل
 مصفا مطلقاً منقش تمام
 نه نازک خطر نی ز بارش ضرر
 بهره بن برت از گل یاسمن
 درخنده تر سقف دیوار و
 زمین مطلقاً جواهر نگار
 میکویس دلس آیه باشتیا
 طلسمی بهر سو و خوش طوی
 ز اقسام میوه بیم کر شمار
 وزن هر طرف شود غبار کیا
 ز آواز و صوت سنطور تا
 کوتهن فحلمک آسوفش و فرو

تحت روان است سو شکر
 پرستاسی منز کرن چشمه باز
 نمک می گل تازه تهاون باغ
 ز شاخ درختان بهر جا شهل
 ز بس سایه نخل تا یک نه نام
 نه سردی نه گرمی نه خوف و خطر
 سمن خنده زن هر طرف و چین
 سراسر پده ز رفعت و سربلندی
 تمامی دزه موسم نو بهار
 نمکورو و چون آسویا لای طاق
 سمن در چین هر طرف و دور
 قطره قطره هزاران هزار
 بهر حجره سنطور حی تال کیا
 بهر دور وزن ارغنون صد هزار
 بخط سلیمانی آسوس نقوش

و دو یام کر پر یہ بر تخت زار
 بیکبار پرواز بر تخت ناز
 سٹہاہ برگزیدہ تمس اسو باغ
 تسکفہ بہر سوریا چین و گل
 مصفا مطلقاً منقش تمام
 نہ نازک خطر نی ز بارش ضرر
 بہر رت از گاہا سحر

بتخت روان بہر سو شکوہ
 پرستاشی منز کرن چشمہ باز
 نمک بوی گل تازہ تہا و ن باغ
 ز شاخ درختان بہر جا شہل
 ز بس سایہ نخل تا یک نہ نام
 نہ سردی نہ گرمی نہ خوف و خطر
 سہم خندہ زان مرطوف و حمن

در سده هفتم و هشتاد و نهم
 زمین مطلقاً جوهر نیکار
 میگوید پس پس آب با شتیاف
 طلسمی بهر سو و خوش و طوی
 ز اقسام میوه بهیم کر شمار
 وزن هر طرف شود و غبار کیم
 ز آواز و صوت سنطور و
 کوهن مخملک آسوفش و فرو

تمامی دزه موسم نو بهار
 نمکورو و چون آب و بالای طاق
 سمن در چین هر طرف و در دور
 قطاره قطاره هزاران هزار
 بهر حجه سنطور حی تال کیم
 بهر دور وزن ارغنون صد هزار
 بخط سلیمانی آسوس نقوش

همه که عشقش و بهر که از پاری
 عشقش و بهر که از پاری
 عشقش و بهر که از پاری
 عشقش و بهر که از پاری

دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان

دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان

مهر در به چو میخانه خوشیتن
 به بورت شه بینظیر ز درد
 چو تصویر کیمیا س گوی جواس
 بدل کنه رودس خود ختیا
 امی حاله کنه کال آهوشال
 ولی ناز و ساز و سرودس
 بدل کنه رودس متناهیان
 سو غم و مبدم آسوتش تازه تر
 بری آس باد لبر هو شمند
 توی تس دپون کاشی بینظیر
 دمی گر پنون بهر سیر جهان
 بشر طیکه اول بولکبه لکبه
 شک بهتونه از حیل در ملک خوشتر
 دلی بهتونه کانه هم نیبی
 کرون سیر چو می تا بیک شهر

شه کر عیش و آرام در مچمن
 زانده و هجران کله دن سرد
 سپون رشود اس آس دل هر اس
 نه جای قرار و نه پای فرار
 بدام بری لگو قریب و سال
 شراب و کباب بهار و تگار
 بغیر از غم دوری دوستان
 غم مادر و درد و هجر پدر
 بناز و کری تس کرن بو شند
 مگر گره تیوت دلیگر در غم اسیر
 شه کر سیر جانانه در هر مکان
 پس انگه باین شرط خست و
 کز شکوه اره قیدی بنک سینه
 خردار چو می بهتونه میلی سزا
 کز می ناز چو می بستگی هندی

دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان

دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان
 و دوستی است میان دوستان

بیاز و دای ساقی شوخ رنگ
 دتم داروی تیز هوشی برود
 بنیواک دو ما همچو مهر منیر
 ز کسبو کردن سیر سوی در
 لراه اک و چین ز سفید و بلند
 یتهوی عکس مع دلفرا جا بجا
 ز اوج فلک تهر برودی تهر
 چو فردوس باغاه و چون تهر
 شکفته بهر گونه گل آوزه لی
 نه بوی محبس آیین سیاه
 در و بام و دیوار و اسفید
 مطلقا نجن چین اسو فرش
 درین باغ فردوس تراون نگاه
 و چپس پدیری آسه تهر هوشمند
 بهت برب نه بر تخت ز

بیک ساغر می دلس کاس رنگ
 کرم تو سن طبع بالا صغود
 به پشت فلک سیر گو بنظر
 و چین برو نه باغاه کرت نظر
 درین باغ از ماه روشن و چند
 تهوی صحن چمن گیاه و گلشن هوا
 پس و پیش در باغ تراون نظر
 چه اشجار و از بار و انهار و بر
 و چینه نط نطی گو کلیو تل لی
 توی تازه تر گوس مغز و دماغ
 تمک طاق محراب صبح امید
 گموت و شکوی تاب لایع شتر
 و چین حور و شصورتا به شکاه
 بیک نوشندی کرس شیشه بند
 بستراج زیر ز لعل و گهر

و طبعی که در این عالم
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این

و بیان و بیان و بیان
 و بیان و بیان و بیان
 و بیان و بیان و بیان
 و بیان و بیان و بیان

و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این

و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این
 و در این عالم که در این

کوی غمزه ای که باده باده
 دوازده ماهی که در این سال
 کوی غمزه ای که باده باده
 دوازده ماهی که در این سال

و چنین با همه دلبری در نظر نزاکت فراامند آرای حسن سه اندر ستارن چو ماه تمام تهنیدی به تنگومر رشن آسگاه به اندر زمین زن حیر چار داه بهم دون مهن آسگو گومت و چار رشن آسواز عکس چشمان غبار تمی پور هتوز یورس زیورکا سه صافی و حیت آسگو و دن	شه منظرین سه رشک فر و جامت ناموج دریا حسن بگردش خواص منید و ای و جام سه مشغول اندر تماشای ماه عجب کیمیه بگردون خشنده ما در آن باغ دلکش بر آن رود با تهوی صا پوشاک ان تو بکا بان نور آن رشک حج روی ز برگ سمن آسه ناز کبدن
--	--

تعانی کان ان رشک
 غصبت شوی و ناز یکی
 ز مهر و غم رشن رخ صاف
 چو قوس و رخ دون بل یکم

۱۲

در بیان سرایا آن معشوق یعنی بدر منیر میگوید

قیامت کرن تت بهر دم سلام باب لطافت گموت سرفراز مطوّل ز حد حبش تابشام میان و وظلمات آب حیات	قدوق متش فتنه افت قیام ننه حسنه بانگ سهر و ناز دو گسیوی جاد و شه عشقه دام بفرقش خط فرق نور خجالت
---	---

خشنده از این
 کوی غمزه ای که باده باده
 دوازده ماهی که در این سال

فضا صاف که در این سال
 دوازده ماهی که در این سال
 فضا صاف که در این سال
 دوازده ماهی که در این سال

تند رنگ من رلب لعل نام
 بصد قامت کرون غنچه وا
 پر شهن باز اکت بان رشک
 کتکو چوک شه سلطان حسن جمال
 زه چوک مه جبین رشک حور و بر
 بنار و آوا البته گوسون دل

درخشان بدخشانکوی وقت شام
 هر ن گوهر از در حک پر صفا
 ینه چانکوی بت سبب نته کیه
 و حسن چان عشقن دلس گو زمال
 کران لبته دل چوک بجاد و گری
 و حسن چان حسن الحسن الکل

غزل دوم از طرف بدر منیر بخاطر بی نظیر

روی چها یایه مهرانور چها
 قد بالابلا سے رعنائے
 چشم و مژگان و بیوا ابرو
 مار صد سر سیاه مهر سر مو
 طرفه در باغ حسن زانغ سیاه
 کاره پت مو نقشه یا گیسو
 وصل ابرو وصل طرفه بلا

جلوه آفتاب خاور چها
 الف چها سرو چها صنوبر چها
 سحر پرور کمان و ابرو چها
 کافر مست زلفکوی و چها
 داغ لاله بروی آذر چها
 چین بچین یایه عنبر ز چها
 عره طره خط محور چها

درخشان بدخشانکوی وقت شام
 هر ن گوهر از در حک پر صفا
 ینه چانکوی بت سبب نته کیه
 و حسن چان عشقن دلس گو زمال
 کران لبته دل چوک بجاد و گری
 و حسن چان حسن الحسن الکل

درخشان بدخشانکوی وقت شام
 هر ن گوهر از در حک پر صفا
 ینه چانکوی بت سبب نته کیه
 و حسن چان عشقن دلس گو زمال
 کران لبته دل چوک بجاد و گری
 و حسن چان حسن الحسن الکل

از غزل بدر منیر بخاطر بی نظیر
 سواری دحام و نام و نام
 دن نش و تو غات تو دهری
 بهجت از دی و افحات برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای

از غزل بدر منیر بخاطر بی نظیر
 سواری دحام و نام و نام
 دن نش و تو غات تو دهری
 بهجت از دی و افحات برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای
 به بوزت بتنی بصیرت برای

عین جادومگی با تو زنی که در این دوزخ
 قدحی یابد با لایسی که در این دوزخ
 یا صنوبر یا الف یا قافیت دلدارها
 خال در پیشانی کامل خفته اندر یاقوت
 کاله بهر ناله در ملت حال یا سحرها
 بوالحجب زبسته با کمان لاله در پیشانی
 یلم پیاپی در کلمه دج گوم دارها

بکین جو به آشتی دل سائب تاب
 بو بنباب کیه زاله عشق عتاب
 به بچان زلفت گرفتار چو
 دُوس در غم عشق پروانه زده
 بکیسورت گشته شام و سحر
 کرت پاره پاره دل خار سنگ
 نهایت چو سی سرفدا بیت کنم
 چو کر سر سری ناعشق صدم
 بیک چنین هیوزاله لگ و لحرین
 نورس سدن شرکت جام هوم
 برون مصحف روی بدر منیر
 بغارتگری دل کردن مر حبا
 زدیا چه پرس سر پا پاره باب
 بباب دوم در غزل اختتام

یه بوزت شیه بنظیر شتاب
 دیون تن زاری که ای فتاب
 دل و جان بو چانوی خریدار چو
 چو سی شمع وین بو پروانه زری
 بموی سیاه و رخ چون قمر
 لدت قوس نازس ز مژگان خدنگ
 ز جایت بخیزم گدایت کنم
 اگر سر بری بر ندارم قدم
 به بچان زلف تو ای نازنین
 زده رستوی حرام عیش و آرام هوم
 غرض عشقتی زاله لگ بنظیر
 دتن دل یکیدین و لر با
 و چنین پیش و تازه حسنج کتاب
 بیک باب وصف سراپا تمام

غزل سیوم از طرف بنظیر بطرف بدر منیر میگوید

۱۸
 عاشق نمایی شد انصاف و کوی
 مست حباب و خسته یا خفای جای
 در بیان خصلت و ادب و منیر
 بنظیر از وقتن بنظیر و خانه
 چو در آتشکده و خصلت و منیر
 ملاقات نمودن و خصلت و منیر
 و از آن خصلت و خصلت و منیر
 چو در آتشکده و خصلت و منیر

چو در آتشکده و خصلت و منیر
 چو در آتشکده و خصلت و منیر
 چو در آتشکده و خصلت و منیر
 چو در آتشکده و خصلت و منیر

دلو سافید
بگشتی باز و تازه در پیش
خوبیست همه فحش میکش و جبار استقام
چو زان فلک در پی بازیستقام
نعلن بنظر آن از شوق هم سیه
بدن سر سبز قیبه جوید و سیه
سیر روی دیواده شفا و شاد
نزد ویرگی و نغمی

MI

می و نغمه ساز و نوای
سازگاه و دو کامهرست در باغ باد صبا
در آن سار غنچه بودی نوازان سرود
سبزه زلف اغیار اکو بار انگلیک صعود

نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار
 نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار

پرندہ سپن بسته از ہر کنار
 ز تن جامہ نازکی رُٹ گلو
 ولی آس و لگیر بدر منیر
 دین بے دلا آرام آرام حام
 سیا دگل روی آن گلزار
 ز گلشن کندین نزدلس سو خال

چرندہ پرندہ باواز تار
 ز گل جلوہ وصل رُٹ بلبلو
 ز قوس بلا آستوی زخم تیر
 چو درند عشق عین حرام
 چو بلبل ز غم درد لش خار
 ہرن اشک ہجران بکف ہت

در بیان آمدن شب و نالہ و فریاد بر دشتن و گریہ ناری کردن

دلو ساقیو چاومی باشتاب
 شب ہجر کوی پیو علامت زدو
 ز گلشن لصدنا ز آئمہ جبین
 شد از بزم انجم ز حلقہ برون
 یہ حسن و جوانی یہ عشق صدم
 کن رک صدف پر کرن از گہر
 گہی در غم ہجر آن نونگار

پیردہ شبین دل رُخ آفتاب
 سپن عاشقن پٹ قیامت
 شد از محفل نغمہ تنہا نشین
 بر رویہ چشمو بکوس جوی خون
 ستم بر ستم یز ستم بر ستم
 تمی کہ کہ کو صاف روی سحر
 برن شعر حقانی و لفکار

نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار
 نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار

نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار
 نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار

نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار
 نیکو کار و نیکو خلق
 و نیکو خلق و نیکو کار

بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون

لبین ساغری در بدن موبو
 بدس پای سروسن زنجیر گل
 و چمن نه مته دلر بادر نظر
 رخ مجویدش سپون چون بلال
 و چمت مایه مهر آیه نجم النسا
 مزن سنگ بر لعل ناموس و ننگ
 تمسک نه چمه دیوانه گیشیری
 شه ناحق گز مکت در محبت سباد
 غریب الوطن آریه یس بیوفا
 سوما پر یه کر قید در کوه قاف
 سپن مبتلا واره در غم اسیر
 کدو ن آه جانگاه با سوز و درد
 همیه زن گل جعفری رنگ گو
 ز دل در اسده آس بوی کباب
 نند آیه تس دایه نشه گیه جدا

در آینه مهر و و چورنگ و
 کدو ن آه جانگاه از سوز دل
 درین حال گواک رتبه اسیر
 ز فرط الم گچ سه بدول جمال
 شب و ز پویش غمک مخصا
 دیون تس که ای لعبت شوخ رنگ
 مسافر جوانه و چوت سری
 سوچوی سو فالتش نه کرا عتماد
 مسافر کتهن پ متن چهاروا
 موثر زیو پر یوید پونس حجاب
 تصور کرون یام به از نظر
 کهنش خوشنیموشنخ کوس زرد
 جونس ته صبرس تمس سنگ گو
 ز لوس خواب راحت دل آس و تاب
 اندر گچ سندر زن سه سندر سبا

بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون

بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون

بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون
 بخت زمان خاکی در دل بویون بخت زمان خاکی در دل بویون

زینب کبری را که در میان اهل بیت است
 و در میان اهل بیت است و در میان اهل بیت
 و در میان اهل بیت است و در میان اهل بیت
 و در میان اهل بیت است و در میان اهل بیت

سونی زود از قید کره هین
 و جهت نامرغ نامه گیه بقرار
 دین در چو افشای راز نهان
 بتجیل حکیم شه نامور
 سوقیدی که دن باز چه کوف
 به بوزت سپن شاد فیروز شاه
 کشاده دهن بام از چاه گو
 سکندر نژاد آت خوش صفا
 دمی از کدورات رنج و محن
 سو چاه پس اندر ماه حسن و جمال
 کل تازی آسو و چموت شهل
 بکف ناخن ناز همچون هلال
 بدیدار رخسار آن رشک ماه
 کرون بر سر تخت زرین سوار
 انن زود جوگن سونا ز کبدن

بومالرس و نی پور میلی سزا
 لدون خاک سرودن ارزا
 بنزد پدر زین خبر خوف جان
 لکهن عرض کای شاه والا
 مه پٹ عذر تقصیر تھا و معنا
 هتن دیو همراه تاراه چاه
 از ان ماه پر تو عجب گاه پیو
 ز ظلمات زن در او آب حیات
 سها هست و لاغر ضعیف البدن
 رخ همچو بدش سموت ملال
 ز باد خزان خشک کن برگ گل
 مطول بکن زونه رطوت ملال
 و جهت آورد گرید فیروز شاه
 چو باد صبا او در نو بهار
 بکن آشن خشان چو در عدن

و در میان اهل بیت است
 و در میان اهل بیت است
 و در میان اهل بیت است
 و در میان اهل بیت است

الحمد لله از کرم دل پادشاه
 که بومک هر بی بی در زینب
 تاجی سپاس بام بام بام
 بیلا ده دود که است شرف
 در کون عزم افق بیون پیام

در بیان ملاقات نمودن بام
 دوان را بگوئی که در میان
 بگوئی ازین از غلک بود که بام
 بگوئی ازین از غلک بود که بام

چو بهتر کرد مشهور بهر کار
کرک مشهور بادل خوشین
بملک دگر سیت هت مال و زر
لکهن نامه بر نامه مسعود
سوفیروز شده ته شه بنیظیر
هتک سیت لعل و گهر بشمار
بطرف فلک همچو خورشید و ماه
تهی نامه کر بنیظیران رقم
سکندر چشم شاه انجم سپاه
که ای حجم مثال و سکندر زراد
بوشهرزاده چوس ناوچم بنیظیر
غریب الوطن چوس بملک دگر
چه رزور شکر مریش بشمار
نهنگان جنگی تلنگان زور
غرض سی چو مضمون این قایل و قیل

نته منز لوکن باگڑ ہو تھر مسار
 روانہ گڑھن یم زہ ناز کبدن
 کرن جمیع لشکر رصد کرو فر
 بمضمون ترز و بیج خورشید و ماه
 کنداک پل بتدبیر بدستیر
 تخت روان گی روانہ زہ یار
 زہ دلخواہ در ملک فیروز شاہ
 بنام شہنشاہ والا شہم
 ملک جاہ سلطان مسعودہ
 مراد جہان و جہان زامراد
 پدر چوم شہنشاہ صاحب کی
 سڑپاہ راجہ چیم باج دہ تاجور
 پلنگان صفدر ہزاران قطار
 پلنگان صفدر چچہ واراہ کرد
 کران چوس سوا لاه زامر خریل

چو بهتر گرو مشو و بهر کار
 کرک مشوره بادل خوشین
 بسک دگر سیت هت مال و زر
 لکهن نامه بر نام مسعود شاه
 سوفیر و ز شته ته شه بنیظیر
 هتک سیت لعل و گهر بشمار
 نته منز لوکن ماگژ هوشم مسار
 روانه گژ مهن یم زه ناز کبدن
 کرن جمع لشکر لصد گرو فر
 بمضمون تر و بیج خوشید و ماه
 گنداک بل بتد بیر بدر منیر
 بتخت روان گی روانه زه یار
 زه دلخواه در ماگژ فر و شاه

۳۱

[illegible]

در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب
 در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب
 در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب

رجو کونه اس پانه ناموس و
 توی رود تابع بشرع رسول
 کرو آفتاب بس بمبه اتصال
 بالقباب و آداب باصد صواب
 پس از نعت احمد شه انبیا
 گرامی نمط خط سامی رسید
 حیره تابع بشرع رسالتاب
 کرو خوشکاری بشرع رسول
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید
 کر یو عزم امینو برسم جهان
 سو خط گو روانه بوقت مراد
 ولون برتن ناز نازک حریر
 سود لخواه همراه فیروز شاه
 بحیل و خدمت تام دراوازمقام
 دون راجه از دل کرن صفت

خدا زانه کبیه نیره انجام جنگ
 یتدبیر شاهن بدل کر قبول
 کندون بادل خوشین سی یال
 تولن خامه لیکه بنامه جواب
 لکهن بعد حمد و ثنای خدا
 بروزهایون و وقت سعید
 رقم مختصر کر بنامه جواب
 توی سرخ گواز حنائی قبول
 خلاف پیمیر کسه ره گزید
 بتاریخ اسعد بوقت فلان
 کروک بسته کاغذ بهر و داد
 وجهت نامه گوشادمان بنیظیر
 بصدر شوکت و جاه و خیل سپاه
 بصدا احتشام آن شه نیکنام
 بجن باجه و نای در هر طرف

در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب
 در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب

در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب
 در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب

در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب
 در بیان پادشاهان
 مجلیان در کتب

کامه دیوه جامه چانوکیا مله وانوی
 سونه زین ترکس محنته تازانوی
 گویال سنیا س دته درشانوی
 بهیه مالیه ناناگ ارزانوی
 موکبه و چو زلیجا یہ یوسفانوی
 ینبر زله متن زله بمبرانوی
 پوش فل باغن جوشن بونه وانوی
 شوقه ای قمری طوق مانه وانوی
 رند حقانی زارونه وانوی
 دمه دمه سوی چوی منده چهاوی

گاه پیو عالمس چانوسی
 شاه ساندو کیا هنده بابوی
 برکه تم برزه نانوسی
 شاه ساندو کیا هنده بانوسی
 چو که بله جگرس پرا نوسی
 شاه ساندو کیا هنده بابوی
 بولبوش پوشنولانوسی
 شاه ساندو کیا هنده بانوسی
 آنده ناسیای آزه لانوسی
 شاه ساندو کیا هنده بانوسی

در بیان نکاح بستن شهزاده بنیظیر همراه بدر شیر
 و فیروز شاه با نجم النساء و شاد شدن با هم

سپن یام حاضره فاطمه شاد
 عجب کوزه نقره و طشت زر

پراز آب کوثر سلفچ آفتاب
 بدست فلک شک شمس و قمر

در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم
 در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم

در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم
 در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم

در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم
 در این مأمور با نامم و در این مأمور با نامم

دمان بلبله در جوشش
 بیا اسی بلبیل شوریده در گل
 درین زرم محبت محو دیدار
 بگلزار جهان از طرف بالا
 دلم در جوشش افسانه یار
 ز عود طبع حقانی معطر
 بیک جلوه برابر شد مبارک
 گل امشب روی دلبر شد مبارک
 فلک با چشم اختر شد مبارک
 نثار گنج و گوهر شد مبارک
 دما دم رشک آفر شد مبارک
 دماغ هر سخنور شد مبارک

دمان بلبله در جوشش
 بیا اسی بلبیل شوریده در گل
 درین بزم محبت محمودیدار
 بگلزار جهان از طرف بالا
 دلم در جوشش افسانه یار
 ز عود طبع حقانی معطر

۳۳

بیازودای ساقی غمگسار
 سپین یام دعوت نجر اختتام
 زه دلبر تهوک در عمارتی ز
 سه نجم النساء بیت مهتال^{گاه}
 بسوی وطن گوشه بنیظر
 ده جام محبت بنام نگار
 کروک باخوشی نیره نوک احتشام
 بهر سو چکدن آی لعل و گهر
 نیک سوی مشکوی یروز شا^ه
 چو خورشید همراه بدر منیر

بیاز و دای ساقی و عکسار
سپین یام دعوت بخیر اختتام
ده دبیر تهوک در عمارتی زر
نجم النساء بیت مهت ^{جاه} و
بسوی وطن گوشه بنیظیر

روغن گل آردار
باجسان عقیقین شاد و شاد
روزهای بهاری بی غم
در روزهای بهاری بی غم
چرخ گلستان در بهار
چرخ گلستان در بهار
چرخ گلستان در بهار

نعت شریف تصنیف محرم سال ۱۰۵۸

سید شاہ انبیائی تو
 نرسد هیچکس برتبه تو
 اقتدای تو انبیا کردند
 گشت پید از نور تو کونین
 فیض بخشای آسمان زمین
 برگزیده تویی ز خیل رسل
 وصف موی تو سوره و الیل
 سینه تست فخرین عرفان
 سروستان ثم و جہ اللہ
 واقف بر لی مع اللہ
 نرود ز انبیا کسے دخلد
 نرسیدہ است کس با وجہ قلی
 التبی ای اُمم بدرگہ تست

سرورِ حمله آصفیائی تو
 شاهِ ذوالمجد و ذوالعلائی تو
 بر او کو العزم پیشوائی تو
 که ز یگویی مدعائی تو
 شادی افزای و غمزدائی تو
 مصطفائی و محتبائی تو
 بحبیبِ مهر و الصّحائی تو
 گوهر و درّ بے بهائی تو
 شمعِ آیوانِ آینهائی تو
 بلبلِ شاخِ قلّ کفائی تو
 تانهِ اندر جنان در آئی تو
 که سرا و ارارِ تقاسمی تو
 زانکه ملجا و ملتجائی تو

٢٥

نیست در حسن
 زانکه پست و پنهان
 بسکه این از دوست
 کاش باشد که دوست
 یار یقین و یار
 یارین من بر
 یوسف و یوسفین

يا رب العالمين
 ارحم الراحمين
 اللهم اغفر لهما

مختصر فهرست کتب موجودہ وکان غلام محمد و نور محمد

در اسم اللہ اور اوقیہ	در اسم محمد کبریٰ شریف	در اسم حسین سورہ یسین	گلشن نعت	مدنیہ نعت	ابحار غریبہ	کلدستہ منقبت	تذکرہ الشہداء
منار النبی	استنجانہ جنگ بدر	معجزہ من	شمال شریف	جنگ خنبر	جنگ دینور	جنگ تنون	
بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	
بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	بہار گلشن حصہ	
ونہ ون حصہ	ونہ ون حصہ	غزلیات کثیری	گلبدن	شکر ریز	گل ریز	زیبا نگار	عناورینا
روضۃ الحسن	رد و پایہ	معراجنامہ	وہ عذاب	سوہی منیوال	قصہ بی بی تمیزہ	نسب نامہ غوث اعظم	طوطی نامہ
نارترجم	روضۃ الشہداء	قصہ شاہ مندود	ونہ ون حصہ	وفات نامہ	عسکریین	توبۃ النصوح	قصہ شش زین
شیخ منصور	شیخ صنعا	ہر نامہ	یک حکایت	یوسف زلیخا	منطق الطیر	نام حق	کرامات غوث
بدایع معلوم	ضروریات دین	احوال الآخرة	مکزن	بہار نامہ	علمہ نامہ	پہل نامہ	عورت ڈالہ
زین العرب	چندربد	مہروماہ	جوہر عشق	کلدستہ بی بی	قصہ حضرت	بہرام کل	چشمون
شیرین خسرو	ہیہ اولی	سید الدین	کلنور گلر	یوسف زلیخا	کل لکاولی	خدیجہ نامہ	لیلیٰ مجنون
قطرین	نعت حدیقہ	عقاید	کلدستہ کرامات	سلطان محمود	بارون	نیم انصار	سکندر نامہ

تمام درجہ ستین اور تریل زکات بہ منیر صاحب مسلم یک انجیسی ایس آر جی رستہ ٹیپنگ کمر



